



# تکثیر براهین اثبات وجود خدا<sup>۱</sup>

حجت الاسلام والمسلمین حسین عشاقی<sup>۲</sup>

## چکیده

مسئله وجود خداوند از دیرباز، جزو سرفصل‌های مهم کاوش‌های فلسفی بوده است. معمولاً متکلمان مسلمان، وجود خدا را بدیهی می‌دانسته‌اند؛ اما از نظر بسیاری از فلاسفه<sup>۳</sup> خدا باور، وجود خدا بدیهی نیست و نیاز به اثبات دارد. از نظر برخی از فلاسفه<sup>۴</sup> خدا باور مانند ابن سینا و ملاصدرا ضمن اذعان به بدهت وجود خدا، به دفاع از براهین اثبات وجود خدا پرداخته و آن را مایه<sup>۵</sup> تئبه و توجه بیشتر به این امر بدیهی دانسته‌اند. در عصر حاضر بسیاری از متفکران، بیشتر براهین اثبات وجود خداوند را معیوب و ناقص می‌شمرند و فاقد پشتوانه<sup>۶</sup> منطقی لازم می‌دانند. استاد عشاقی با توجه به این دیدگاه، یکی از دلایل چنین ادعایی را فاقد بدهت بودن<sup>۷</sup> (مقدمات منطقی و فلسفی متعدد براهین اثبات وجود خداوند) بیان می‌کند و معتقد است این

۱. تاریخ سخنرانی: خرداد ۱۳۸۵ ش.

۲. برای آشنایی با استاد ر.ک: پایان متن.



مقدمات نیاز به اثبات دارد. به همین دلیل ایشان به اقامه و گسترش براهینی در اثبات وجود خداوند پرداخته که دارای مقدمات بدیهی و بی‌نیاز از اثبات فلسفی هستند و لذا پذیرش آنها به صرف تصوّر صحیح مقدمات، ممکن خواهد بود. در این نشست ایشان ضمن انجام تقسیم‌بندی اولیه از براهین اقامه‌شده، نمونه‌هایی از آنها را تشریح و تبیین می‌کند.

**واژگان کلیدی:** برهان وجود خدا، اثبات واجب، مقدمات، اثبات خدا، منطقی.

### مقدمه

مسئله وجود خداوند همواره به‌عنوان یکی از سرفصل‌های مهم کاوش‌های فلسفی مطرح بوده است، و در طول تاریخ، فلاسفه متعلق به مشرب‌های فکری مختلف، به بیان و سنجش استدلال‌هایی که یا علیه وجود خدا پرداخته‌اند. معمولاً نظر متکلمان مسلمان این بوده است که وجود خدا بدیهی است؛ اما از نظر بسیاری از فلاسفه خداپاور، وجود خدا بدیهی نیست و نیاز به اثبات دارد. برخی از فلاسفه خداپاور مانند ابن‌سینا و ملاصدرا ضمن اذعان به بداهت وجود خدا، به دفاع از براهین اثبات وجود خدا پرداختند و آن را مایه تنبّه و توجه بیشتر به این امر بدیهی دانستند. اما در عصر حاضر بسیاری از متفکران با انتقاد از براهین مختلف اثبات وجود خداوند مدعی شده‌اند که بسیاری از این براهین معیوب و ناقص بوده و فاقد پشتوانه منطقی لازم برای اثبات ادعای خود (یعنی وجود خداوند) می‌باشند. بحثی که ارایه خواهیم داد، براهینی است که در زمینه اثبات خداوند وجود دارد.

چندسال پیش مقاله‌ای را مطالعه کردم که در آن نویسنده<sup>۱</sup> مدعی شده بود براهین منطقی برای اثبات وجود خداوند وجود ندارد و در نهایت تنها چیزی که می‌توانیم در مورد خداوند ارایه دهیم، مجموعه‌ای از کارهای علمی و به اصطلاح امروزی تجربیات دینی است که به‌واسطه آنها به حقیقت خداوند ایمان پیدا می‌کنیم و براهینی که تا به امروز به منظور اثبات وجود خداوند اقامه شده‌اند، فاقد پشتوانه منطقی لازم است!

---

۱. آقای مصطفی ملکیان.



این مسئله برای من بسیار رنج‌آور بود و باعث شد فکر کنم که چه عامل یا عواملی سبب بروز چنین افکار رنج‌آوری آن‌هم در یک جامعه اسلامی می‌شود.

به نظر یکی از مهمترین این عوامل که به بحث ما نیز مربوط می‌شود، این است که براهینی که معمولاً در کتب فلسفی و کلامی ما برای اثبات وجود خداوند اقامه شده‌اند، دارای مقدمات چندگانه نظری هستند که خود این مقدمات محل بحث و مناقشه هستند. مثلاً «برهان صدیقین»<sup>۱</sup> مرحوم ملاصدرا را در نظر بگیرید. به تصریح خود ایشان یکی از مهمترین مقدمات این برهان تشکیک در حقیقت وجود است که خود، یکی از مباحث دشوار و مهم فلسفه صدرایی است. یا مسئله ربطی بودن وجودات امکانی نسبت به وجود حق که مقدمه دیگر این برهان قرار گرفته و هرچند حق و صحیح است؛ اما محل مناقشه و بحث و گفتگو است.<sup>۲</sup>

---

۱. وجه نامگذاری برهان صدیقین این است که اولاً همان‌طور که سلوک عملی صدیقین بدین صورت است که در آن سالک بواسطه خود مقصود به مقصود هدایت می‌شود (بک عرفتک وانت دللتنی علیک و دعوتنی الیک) در این براهین نیز طریق سلوک به مقصد، عین خود مقصد است. (ملاصدرا، اسفار، ج ۶، ص ۱۳) و ثانیاً صدیق به معنای بسیار راستگو است و در این براهین نیز از مقدماتی استفاده می‌شود که ضروری الصدق و شک‌ناپذیر هستند. (سبزواری، حاشیه اسفار، ج ۶، ص ۱۳) این برهان از برهان‌های اثبات وجود خدا و جزو برهان‌های وجودی است که با بهره‌گیری از مفهوم اصالت وجود، وجود خدا را اثبات می‌کند و به گفته علامه طباطبایی معتبرترین و قوی‌ترین برهان برای رسیدن به خداست. (محمدحسین طباطبایی، نهایت فلسفه، ص ۴۴۹-۴۵۰).

۲. مقدمات این برهان را می‌توان به این صورت تقریر کرد: ۱. اصالت وجود؛ یعنی آنچه که تحقق و اصالت دارد، حقیقت وجود است، نه ماهیت. ماهیات موجودات بالعرض و مجازی هستند؛ ۲. وحدت وجود؛ به این معنا که حقیقت وجود کثرت‌بردار نیست و وجود یک واقعیت است، اما دارای مراتبی مثل نور است که شدت و ضعف دارد، اما همه‌اش نور است؛ ۳- حقیقت وجود عدم‌بردار نیست. موجود از آن جهت که موجود است، دیگر معدوم نیست و معدوم نمی‌شود؛ ۴- حقیقت وجود مساوی با کمال است و هیچ نقصی در حقیقت وجود نیست و اگر در مواردی نقصی پندار می‌شود، از عدم ناشی می‌شود، مثلاً بیماری در انسان ناشی از عدم است و این نقص مربوط به وجود از آن جهت که وجود است، نیست. انسان چون سالم نیست، بیمار و دارای نقص است و سالم نبودن عدمی است. نتیجه این مقدمات این خواهد بود: حقیقت هستی، موجود و عدم بر آن محال است و این حقیقت وجود مشروط به هیچ شرطی نیست، چون که هستی است، موجود است و هیچ علت و ملاکی نمی‌خواهد. خدا که مصداق تمام هستی و عین وجود است، موجود است و هیچ دلیل و علتی بر وجودش نمی‌خواهد. بنابراین احتیاج به علت یا عللی نیست و دور و تسلسل لازم نمی‌آید. یعنی حقیقت هستی در ذات خود مساوی است با ذات خدا. (ملاصدرا، اسفار، ج ۶، ص ۱۴-۱۶).



اما به هر حال اعتقاد به وجود خداوند زیربنای تمام اعتقادات ما به عنوان انسانی موحد و مسلمان است و به همین خاطر بود که بنده به فکر افتادم براهینی را در اثبات وجود واجب اقامه نمایم که در سطح بدیهیات و یا نزدیک به گزاره‌های بدیهی باشد.

براهین مورد نظر باید دارای مقدمات بدیهی باشند، حال بدیهی اولی یا بدیهی ثانوی که با کمی توضیح مفهومی در قالب خود گزاره قابل درک و اذعان باشد. به فضل خداوند با چنین رویکردی موفق شدیم حدود ۱۹۰ برهان جدید و نوین برای اثبات وجود واجب اقامه کنیم.<sup>۱</sup> تمام این ۱۹۰ برهان، تقریباً براهینی هستند که به هیچ مقدمه نظری فلسفی وابسته نیستند، هر چند ممکن است مقدمات نظری منطقی داشته باشند، چنان که مثلاً در اثبات یک گزاره ممکن است از راه عکس مستوی، عکس نقیض، شکل دوم یا سوم که هر کدام مسائیل منطقی نظری هستند، استفاده کردیم باشیم.

### بخش اول: دسته‌بندی براهین در اثبات وجود خداوند

براهین جمع‌آوری شده، همان‌طور که گفتم عمدتاً هیچ مقدمه نظری فلسفی ندارد. اگر بخواهیم دسته‌بندی مختصری انجام دهیم عمدتاً این براهین به دودسته براهین عرفانی و فلسفی تقسیم می‌شود.

#### ۱-۱: براهین عرفانی

منظور از براهین عرفانی، براهینی است که نتیجه بین آنها اثبات مساوقت وجود با وجوب ذاتی است که از مسائیل زیربنایی مباحث عرفان نظری است و در اینجا نمی‌خواهم به آنها پردازم.

#### ۲-۱: براهین فلسفی و اقسام آن

منظور از براهین فلسفی نیز براهینی است که نتیجه بین و اولیه‌اش مساوقت وجود با وجوب ذاتی نیست که البته ممکن است برخی از آنها به‌طور غیر مستقیم به چنین نتیجه‌ای بینجامند که خود براهین فلسفی به چند دسته تقسیم می‌شوند:

---

۱. استاد عشاقی پس از این نشست تعداد براهین را به ۲۵۰ برهان رسانده‌اند.



### ۱-۲-۱: دسته اول

دسته اول، براهینی است که حدّوسط خود واجب باشد، حال یا خود واجب یا معانی مترادف آن.

### ۱-۲-۲: دسته دوم

دسته دیگر، براهینی هستند که حدّوسط در آنها یکی از تعاریفی است که برای خداوند ارایه می‌دهیم. در مباحث فلسفی معمولاً خداوند را تحت عنوان «واجب الوجود» تعریف می‌کند؛ اما این تعریف، تعریف انحصاری خداوند نیست و خداوند آثار و خواصی دارد که می‌توانیم براساس آنها نیز خداوند را تعریف کنیم؛ مانند موجود بالذات، موجود صرف، موجود ازلی، موجود ابدی که امکان زوال و نیستی ندارد که البته می‌توان در قدم دوم و به عنوان مقدمه دوم بیان کرد و اثبات کرد که این حقیقت بالذات، مستقل، صرف، ازلی یا ابدی واجب الوجود است.

### ۱-۲-۳: دسته سوم

دسته سوم نیز براهینی هستند که خود حقیقت وجود حدّوسط است که معمولاً براهین صدیقین چنین هستند.

## بخش دوم: نمونه‌هایی از براهین فلسفی در اثبات خداوند

در ادامه برای نمونه برخی از این براهین را تشریح خواهیم کرد.

### ۱-۲: برهان اول

برهان اول دارای دو مقدمه براساس شکل دوم<sup>۱</sup> قیاس اقتترانی<sup>۲</sup> است که به نظر بنده هر دو

---

۱. منطق دانان چگونگی قرارگرفتن حدّوسط در دو مقدمه قیاس اقتترانی را اصطلاحاً شکل، سیاق یا نظم نامیده‌اند. در هر قیاس اقتترانی حملی برای نحوه قرارگرفتن حدّوسط در دو مقدمه، تنها ۴ حالت می‌توان تصور نمود: ۱. محمول در صغری و موضوع در کبری، ۲. محمول در هر دو، ۳. موضوع در هر دو، ۴. موضوع در صغری و محمول در کبری. منطق دانان بر همین اساس برای قیاس ۴ شکل تصویر نموده‌اند و حالت‌های یادشده را به ترتیب، اشکال اول، دوم، سوم و چهارم نامیده‌اند. در آثار منطقی، فایده و اعتبار هر یک از این اشکال، و نیز موارد نتیجه بخش در هر شکل مورد بحث قرار گرفته است.

۲. قیاس اقتترانی، قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه، به نحو بالفعل (یعنی صراحتاً) در مقدمات آن ذکر نشده باشد. (یعنی



مقدمه از مقدمات بدیهی و اولیه است، یعنی کافی است تصوراتی را که در این دو گزاره وجود دارد، درک کنید تا بعد به درستی اش اذعان نمایید.

مقدمه اول: واجب‌الوجود، واجب‌الوجود است. این مقدمه، صغرای قیاس ما است که گزاره‌ای بین و بدیهی است. ثبوت هر شیء برای خودش بین است چون ذاتی شیء از شیء سلب نمی‌شود، خود شیء نیز برای شیء ذاتی اوست؛ بنابراین ثبوت هر چیزی برای خودش بدیهی و بین است. حال ممکن است این چیز وجودی، عدمی، یا مفهوم ماهوی باشد و نحوه شیئیت و تقرر ذاتی آن نیز در اصل مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. البته توجه داشته باشید که ما روی مفهوم صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه مراد و منظور حقیقت واجب است.

مقدمه دوم: هیچ معدومی واجب‌الوجود نیست که این مقدمه نیز بدیهی است و تنها کافی است مفاهیم موجود در این گزاره را به خوبی تصویر و تصور نمایید تا بعد به سادگی تصدیقش کنید. معدوم یعنی چیزی که نیست و وجود ندارد، چیزی که هستی و وجود ندارد نیز نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد، چرا که اگر واجب باشد، معنایش این است که چیزی که بهره‌ای از وجود ندارد، هستی و وجود یافته است آن هم به نحو واجب و ضروری که این تناقض است. نتیجه مقدمات بالا، یک قیاس اقتراعی شکل دوم است که حدّوسط به عنوان محمول این دو گزاره حذف می‌شود و موضوع صغری در جای موضوع نتیجه می‌نشیند و موضوع کبری نیز در جای محمول نتیجه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر در شکل دوم قیاس اقتراعی نتیجه همیشه سلبی است؛<sup>۱</sup> بنابراین این گزاره به عنوان نتیجه مقدمات بدیهی بالا به دست می‌آید که: واجب‌الوجود

---

قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه صراحتاً در مقدمات نیامده باشد). ما در هر قیاس به دنبال آن هستیم تا یک قضیه را اثبات کنیم و به همین جهت آن را مطلوب می‌نامیم. موضوع قضیه مورد نظر یا مطلوب را اصغر یا حدّ اصغر و محمول آن را اکبر یا حدّ اکبر می‌نامند و هردو را با هم، راسین یا طرفین یا حدین نام می‌دهند.

۱. هر قیاسی دارای شرایط عمومی انتاج است که عبارت است از: ۱. سالبه بودن هردو مقدمه، به این دلیل که سلب مبیانت را می‌رساند و هنگامی که قضیه‌ای سالبه باشد، دیگر حدّوسط نمی‌تواند ارتباطی میان اصغر و اکبر برقرار نماید؛ ۲. جزئی بودن هردو مقدمه، چه، در صورت جزئی بودن هردو، اوسط نمی‌تواند میان اصغر و اکبر پیوندی نشان دهد؛ زیرا در قضایای جزئی حکم محمول بر بعضی افراد موضوع صادق است و در این صورت روشن نیست که حکم اکبر به همان افرادی از اصغر



معدوم نیست و وقتی معدوم نبود یعنی موجود است.

## ۲-۲: برهان دوم

مقدمه اول این برهان، همان مقدمه دوم برهان پیشین است؛ یعنی هیچ معدومی واجب‌الوجود نیست که صدق و صحتش به اثبات رسید. از سوی دیگر در منطق خوانده‌ایم که هر گزاره‌ای که صادق باشد، عکس مستوی آن نیز صادق است بنابراین نتیجه می‌گیریم: هیچ واجب‌الوجودی معدوم نیست.

## ۳-۲: برهان سوم

این برهان نیز یک مقدمه دارد که بعد از طریق عکس نقیض<sup>۲</sup> به نتیجه مورد نظر می‌انجامد.

---

صدق کند که اوسط مشتمل بر آنها بوده است؛ ۳- کلی بودن کبری در صورت سالبه بودن صغری؛ زیرا در کبرای جزئی حکم به برخی از افراد اوسط تعلق می‌گیرد و لذا در خارج از این اوسط ممکن است اصغر و اکبر با یکدیگر تلاقی نمایند و بتوان حکم به ایجاب نمود و ممکن هم هست با یکدیگر تباین پیدا کنند که در این صورت حکم آنها سلب خواهد بود و این اختلاف در سلب و ایجاب دلیل بر عقیم بودن قیاس است. علاوه بر این سه شرط، هریک از اشکال اربعه دارای شرایط اختصاصی انتاج نیز هستند.

شرایط اختصاصی انتاج شکل اول عبارت است از: ۱. اختلاف دو مقدمه در سلب و ایجاب؛ ۲. کلی بودن کبری؛ زیرا در صورت جزئی بودن آن، اختلاف در نتیجه حاصل می‌شود. (ابن سینا، الاشارات والتنبیها، مع الشرح للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۶۷؛ ملاهادی سبزواری، شرح المنظومه، تصحیح علامه حسن حسن‌زاده‌آملی، ج ۱، ص ۳۰۳).

۱. عکس مستوی عبارت از: "تبدیل طرفین قضیه (موضوع و محمول) با حفظ صدق و کیفیت آن". صحت عکس مستوی دارای شرایطی سه‌گانه‌ای است که عبارتند از: (۱) لازم است دو طرف قضیه جابجا شوند؛ (۲) کیفیت در قضیه یعنی سلب و ایجاب باقی باشد؛ (۳) صدق قضیه نیز حفظ شود. (حسن ملکشاهی، ترجمه و تفسیر تهذیب المنطق تفتازانی، ص ۲۲۵؛ ۲۲۷؛ ابن سینا، الاشارات والتنبیها، مع الشرح للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۱۹۶-۲۱۰)

۲. یکی دیگر از اقسام استدلال‌های مباشر، عکس نقیض است. در این نوع استدلال به لحاظ روش استخراج عکس، میان قدم‌ها و متأخران اختلاف وجود دارد. در روش قدم‌ها که از آن به «عکس نقیض موافق» یاد می‌شود، عملیات در حمله بدین صورت انجام می‌شود: تحویل یک قضیه، به قضیه‌ای دیگر که موضوع قضیه دوم نقیض محمول قضیه اول است و محمولش نقیض موضوع اول است و صدق و کیف نیز باقی می‌ماند. در روش متأخران که از آن به عکس نقیض مخالف یاد می‌شود، عملیات بدین صورت انجام می‌شود: تحویل یک قضیه، به قضیه‌ای دیگر که موضوع قضیه دوم، نقیض محمول اصلی است و محمول آن خود موضوع قضیه اصل است. در روند تبدیل، صدق سر جای خود باقی است، ولی کیف آن تغییر می‌کند. (حسن ملکشاهی، ترجمه و تفسیر تهذیب



مقدمهٔ این برهان در حدّ بدیهیات اولیه است و با اندکی تأمل در مفاهیم ارایه شده می توان صحتش را پذیرفت. وقتی گزاره‌ای صادق بود نیز طبق قوانین منطقی، عکس نقیض آن نیز صادق است. مقدمهٔ مورد بحث این است که:

هرچه ممکن‌العدم نیست، معدوم نیست. منظور از امکان عدم نیز مطلق امکان است به نحو گزارهٔ حقیقیه<sup>۱</sup>. البته ما نمی‌دانیم خداوند وجود دارد یا خیر؛ اما گزاره را به صورت حقیقیه بیان می‌کنیم. همان‌طور که مثلاً در ریاضیات از خواص اشکال هندسی بحث می‌کنیم و قوانین ریاضی حاکم بر آنها را اثبات می‌کنیم، بدون اینکه بدانیم وجود دارند یا خیر.

این گزاره، یک گزارهٔ سالبهٔ کلیه است که عکس نقیض آن می‌شود: سالبه جزئیه؛ یعنی محمول نقیض می‌شود و در جای موضوع قرار می‌گیرد و موضوع نیز نقیض می‌شود و در جای محمول قرار می‌گیرد و سلب و ایجاب گزاره هم محفوظ باقی می‌ماند. بنابراین نتیجهٔ این گزاره می‌شود: برخی موجودات ممکن‌العدم نیستند. گفتیم که این امکان و ممکن‌العدم هر نوع ممکن و امکانی است و موجودی که هیچ نحوه امکانی برایش متصور نیست، همان واجب‌الوجود است.

## ۲-۴: برهان چهارم

بخشی از این برهان با برهان سوم مشترکاتی دارد. در مقدمهٔ برهان سوم بیان کردیم هرچه ممکن‌العدم نیست، معدوم نیست. حال در اینجا می‌گوییم هرچه ممکن‌العدم نیست، موجود است. عکس مستوی یک گزارهٔ موجب کلیه، گزارهٔ موجب جزئیه است، بنابراین نتیجه گرفته

---

المنطق تفتازانی، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۶۹-۱۷۶.

۱. قضیه‌ای است که موضوع آن هم شامل افراد محقق‌الوجود و هم افراد مقدر‌الوجود می‌شود؛ بنابراین موضوع در قضایای حقیقیه محدود به افراد موجود در عالم در یکی از زمان‌های حال، گذشته و آینده نیست؛ بلکه شامل افراد فرضی و تقدیری نیز می‌شود. علت اینکه حکم در قضایای حقیقیه شامل تمامی افراد موضوع (تقدیری و فعلی) می‌شود، این است که حکم در این گونه قضایا روی طبیعت موضوع رفته است؛ برخلاف قضایای خارجی که حکم روی افراد رفته است نه طبیعت، و هرکجا که طبیعت یک شیء، محقق و موجود شود، لوازم آن نمی‌تواند از آن منفک گردد. (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۷، ص ۹، ص ۵۹۳؛ محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۱۴۲)





می‌شود: برخی موجودات امکان عدم ندارند و این همان واجب‌الوجود است که وجود برای او ضروری است.

## ۲-۵: نمونه‌هایی از دسته دوم براهین فلسفی

همان‌طور که عرض کردم برخی از براهین واجب براساس حدّ وسطی که تعریف خداوند است، تنظیم شده‌اند. در فلسفه معمولاً خداوند را به واجب‌الوجود می‌شناسیم که البته حصر عقلی ندارد و می‌توان خداوند را با حیثیات گوناگونی که مختص به اوست تفسیر و تصویر کنیم؛ مانند صرافت وجود حق که غیر از وجود حق همه موجودات نوعی آمیختگی با عدم دارند. این نوع از براهین را بنده در دو مرحله اقامه کرده‌ام: مرحله اول همان تعریف نامشهور از واجب‌الوجود بیان و اثبات می‌شود و بعد در مرحله دوم، با یک مقدمه دیگر به همان تعریف مشهور فلسفی یعنی واجب‌الوجود می‌رسیم که برای نمونه چند مورد را ذکر می‌کنم.

## ۲-۵-۱: برهان پنجم: برهان موجود برترین

این برهان مبتنی بر حدّ وسطی است که خداوند را به عنوان موجود برترین تعریف می‌کند. آنسلم نیز برهانی دارد که مبتنی بر همین برترین و بزرگترین موجود قابل تصور است.<sup>۱</sup> ما نیز

---

۱. برهان وجودی آنسلم، از قرن یازدهم میلادی (پنجم قمری) در میان حکیمان اروپا مطرح شد. مبتکر این برهان سنت آنسلم بود؛ از این رو به این برهان، برهان آنسلمی نیز گفته‌اند. این برهان در کتاب معروف وی، تمهیدات ذکر شده که می‌توان آن را به صورت زیر تبیین نمود:

۱. خداوند بنا به تعریف، وجودی است که هیچ چیز کامل‌تر از او نتواند به تصور درآید. (این تعریف را هم معتقدین و هم غیرمعتقدین به خدا می‌پذیرند؛ ۲. چیزی که فقط در ذهن وجود دارد یک چیز است و چیزی که هم در ذهن و هم در خارج از ذهن وجود دارد، چیز دیگری است؛ ۳. چیزی که هم در ذهن و هم در خارج ذهن وجود داشته باشد، کامل‌تر از چیزی است که فقط در ذهن وجود دارد؛ ۴. بنابراین خدا باید هم در ذهن و هم در خارج ذهن (یعنی در جهان واقع) وجود داشته باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، چون می‌توانیم چیزی را که چنین باشد تصور کنیم، پس آن چیز کامل‌تر از او خواهد بود. اما خدا براساس تعریف (که هم معتقدین و هم غیرمعتقدین به خدا آن را قبول دارند) بزرگترین وجود قابل تصور است. بنابراین خدا باید وجود داشته باشد. جهت آشنایی بیشتر ر.ک: حسین عشاقی، بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا.



می‌توانیم خداوند را با همین عنوان تعریف کنیم یعنی خداوند، موجودی است که هرگونه کمالاتی را که موجود می‌تواند داشته باشد، به‌نحو اعلی و برترین دارا است؛ به‌طوری که هیچ کمال ممکن نیست که فاقد آن باشد. ما نام این موجود را می‌گذاریم «موجود برتر» و حالا می‌خواهیم با همین تعریف خداوند را اثبات کنیم.

مدعا این است که موجود برترین موجود است. برای اثبات این ادعا یک مقدمه بدیهی داریم که بعد تصرفاتی در این مقدمه بدیهی کرده و به نتیجه می‌رسیم. مقدمه بدیهی ما این است که: هیچ معدومی موجود برترین نیست؛ به دلیل اینکه معدوم اصلاً موجودیت ندارد و وقتی موجود نبود، به طریق اولی موجود برتر نیز نخواهد بود. موجود برترین نسبت به موجود اخص است و وقتی اصل موجودیت صادق نباشد، اخص آن نیز نمی‌تواند صدق کند و به اصطلاح، سلب اعم مستلزم سلب اخص است. حال با توجه به این گزاره ما ادعا می‌کنیم وجود برترین موجود است. طبق قاعده منطقی، ارتفاع نقیضین محال است؛ لذا اگر نپذیریم موجود برترین موجود است، باید پذیرفت که موجود برترین معدوم است. حال این گزاره، یک گزاره موجه است که آن را عکس مستوی می‌کنیم و اگر این گزاره صادق باشد، عکس مستوی آن نیز صادق خواهد بود. عکس مستوی گزاره بالا عبارت خواهد بود از: برخی از معدوم‌ها موجود برترین هستند. گزاره بدست‌آمده با گزاره اولیه که آن را به‌عنوان مقدمه پذیرفتیم و محتوایش این بود که هیچ معدومی موجود برترین نیست، تناقض دارد؛ بنابراین برخی معدوم‌ها موجود برترین هستند، نادرست بوده و چون این گزاره نادرست است، عکس مستوی آن نیز که ادعای خصم بود باطل است، یعنی اینکه موجود برترین معدوم است، باطل خواهد بود.

## ۲-۵-۲: برهان هفتم

مبتنی بر همین برهان، برهان دیگری نیز می‌توان به این صورت اقامه کرد:  
مدعای ما این بود که موجود برترین موجود است و ادعای خصم این بود که موجود برترین معدوم است. ادعای خصم را به‌عنوان صغری قیاس قرار می‌دهیم و ضمیمه می‌کنیم به گزاره



هیچ معدومی موجود برترین نیست که در برهان قبلی صحت و صدقش را اثبات کردیم. یک قیاس اقترانی شکل اول تشکیل می‌شود به این صورت: موجود برترین معدوم است (ادعای خصم) - هیچ معدومی موجود برترین نیست (حدّوسط در اینجا معدوم است) و نتیجه گرفته می‌شود که: برخی از موجود برترین‌ها موجود برترین نیستند. این نتیجه محال و تناقض است؛ چراکه هیچ شیئی از خودش سلب نمی‌شود. از آنجا که شکل منطقی برهان، موجب‌بودن صغری، کلی‌بودن کبری و حدّوسط همگی رعایت شده و صحیح می‌باشند، پس خطا بودن نتیجه به خاطر اشکال در یکی از دو مقدمه است. مقدمه کبری که در برهان پیشین اثبات شده و بدیهی بود، پس مقدمه اول قیاس ما که ادعای خصم است، یعنی موجود برترین معدوم است، اشتباه بوده و نقض می‌شود.

### پرسش و پاسخ

س: در برهان اول واجب‌الوجود، واجب‌الوجود است؛ یعنی آن چیزی که اگر در خارج موجود شود، واجب‌الوجود است، واجب‌الوجود است؛ پس نتیجه این‌گونه می‌شود که آن چیزی که اگر در خارج موجود شود، واجب‌الوجود است، معدوم نیست. اگر منظورتان این باشد که واجب‌الوجود محققاً در خارج واجب‌الوجود است، مصادره به مطلوب خواهد بود.

ج: در این اشکال، مبنایی هست که آن مبنا اشتباه است. برخی گزاره حقیقیه را به صورت گزاره شرطیه‌ای تفسیر می‌کنند که محمول مقدمش، «موجود» است. مثلاً فرض کنید مربع، چهار ضلع دارد، یک گزاره حقیقیه است که برخی آن را به این شکل تفسیر کرده‌اند که اگر مربعی در خارج موجود شود، آن مربع چهار ضلع دارد. ولی این مبنا غلط است؛ چون تعبیر موجود گزاره را غلط می‌کند. تفاوت گزاره حقیقیه با خارجی‌ه همین است که حکم در گزاره حقیقیه به نفس طبیعت مربوط است نه طبیعت به قید وجود. اگر طبیعت به قید وجود مبنا باشد، معنایش این است که خود طبیعت منهای این قید دارای این حکم نیست و در این صورت لوازم مربوط به ماهیت از لازم ماهیت بودن می‌افتند. چهار ضلعی بودن مربع، حکمی است که مربوط به خود



طبیعت مربع است نه طبیعت مربع به قید وجود و اگر به قید وجود مطرح شد، گزاره خارجی خواهد بود نه حقیقیه.

پس این تفسیری که فرمودید که اگر واجب‌الوجود موجود شد، اشتباه است و التزام به آن به این معنی است که ثبوت ذاتی برای ذات فرع بر موجودیت است؛ درحالی که چنین نیست و اگر ذات شیء وابسته به شرطی و رای ذات باشد، دیگر ذاتی نخواهد بود. ذاتی شیء با قطع نظر از کافه اشیاء برای شیء ثابت است. بنابراین واجب، واجب است به نفس طبیعتش نه به قید موجودیت و اشکال وارد شده صحیح نخواهد بود.

س: به نظر می‌رسد اولین برهان شما مفهوم واجب‌الوجود را اثبات می‌کند نه وجود خداوند را؛ زیرا در صغری از این همانی واجب‌الوجود سخن گفته شده است و اگر معنای واجب‌الوجود در محمول موجود است و در این صورت بدیهی نخواهد بود.

ج: ما گفتیم بدیهی بودن گزاره، به خاطر این است که ثبوت هر شیء برای خودش بدیهی است و اما اینکه چه سنخی از حقیقت داشته باشد، در این مسئله دخالت ندارد. هر چیزی از هر سنخی باشد، خودش خودش است، حتی اگر عدم باشد چون ثبوت خودش برای خودش ضروری است و گزاره هم همان‌طور که در خود استدلال به آن اشاره کردیم، گزاره حقیقیه است.

ما نمی‌خواهیم بگویم مفهوم واجب‌الوجود، واجب‌الوجود است؛ هر چند آن هم گزاره درستی است و ما آن را نفی نمی‌کنیم؛ اما مقدمه برهان ما این است که حقیقت واجب (هر حقیقتی که در نفس الامر دارد) خودش، خودش است و ثبوت هر چیزی برای خودش بین و بدیهی است و استدلالی نیز لازم ندارد، به همین خاطر می‌گویند سلب شیء از خودش محال و ممتنع ذاتی است.

س: با توجه به تعریف برهان که حداقل متشکل از دو مقدمه است، برخی از براهین اقامه شده دارای این شرایط نیستند. مثلاً برهان دوم که در آن شما از عکس مستوی استفاده کردید. بنابراین بهتر بود عنوان بحث را تکثیر راه‌های اثبات وجود خدا انتخاب می‌کردید نه تکثیر



براهین اثبات واجب.

ج: بله این اشکال درستی است. تعبیر برهان، اصطلاحی خاصی است که در مورد قیاسی به کار برده می‌شود که حداقل دارای دو مقدمه است. بنابراین، این تعبیر در اینجا در مورد برخی از گزاره‌های ما صدق نمی‌کند. اما منظور به‌طور کلی اثبات وجود خداوند بوده است و عنوان برهان مسامحتاً برای اشاره به آن انتخاب شده است. در واقع برخی شرایط محقق‌بودن برهان در منطق در این استدلال‌ها صدق می‌کند و برخی از شرایط نیز بر آنها حاکم نیست؛ اما بعضاً نتیجه‌ای که از برخی آنها به دست می‌آید همان نتیجه‌ای است که در برهان بدست می‌آید.

س: اگر نتیجه‌اش نتیجه برهان است اما برهان نیست پس چه نوع گزاره‌ای است؟ جدل، خطابه، مغالطه، شعر و...؟

ج: انتاج در منطق تنها مختص برهان نیست. لذا در منطق عکس مستوی به نوعی به همان نتیجه‌ای می‌انجامد که گزاره اصلی به آن می‌رسد و از این نظر دارای نوعی قطعیت است، گرچه اسمش برهان نیست. حال اگر بخواهیم عنوان عامی برای این مباحث بگذاریم که از نظر اصطلاحی تعبیر غلطی نبوده و به نتیجه مطلوب نیز بینجامد، می‌توانیم بگوییم موصل الی تصدیق که می‌تواند برهانی مرکب از صغری و کبری و نتیجه باشد و یا سایر اشکالی (چون عکس مستوی) که به نتیجه‌ای قطعی منتهی می‌شود.

س: در برهان پنجم فرمودید موجود برترین موجود است، در اینجا مراد مصداق موجود برترین است یا مفهوم آن؟

ج: گفتیم که اینها همه گزاره‌های حقیقیه هستند و گزاره‌های حقیقیه همه ناظر به مصداق است و نه مفهوم. مثلاً وقتی شما در ریاضیات می‌گویید مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است، مفهوم مثلث مدنظر نیست؛ بلکه نفس حقیقت مثلث، در هر وعایی که باشد، مدنظر است. در



گزاره‌هایی که ما در اثبات واجب بیان کردیم نیز حُکم، رویِ مصداق می‌رود؛ حال می‌خواهد این مصداق موجود باشد یا معدوم. چنان‌که در منطق خوانده‌ایم گزاره حقیقیه، هم افراد محقق‌الوجود را دربر می‌گیرد و هم افراد غیرمحقق‌الوجود را.

س: شما فرمودید این براهین مبتنی بر مسایل نظری فلسفی نیست؛ ولی به نظر می‌رسد پذیرش این براهین بدون اذعان به وحدت وجود ناقص است. اگر یک دهری و ملحد بگوید من هم معتقد به واجب‌الوجود هستم ولی همچنین اعتقاد دارم همه عالم با هم به صورت کلیتی یک پارچه عنوانی دارد و آن واجب‌الوجود است و منکر خالق هستم، با چه ابزار و برهانی می‌توان او را موحد ساخت؟ علی‌الظاهر نظر کسانی هم که می‌گویند هیچ برهانی برای اثبات واجب نداریم، همین مطلب است؛ یعنی برهانی وجود ندارد که اثبات کند این عالم ساخته دست خالقی، عالم و قادر است.

ج: اولاً این براهینی ما اینجا عنوان کردیم ارتباطی به وحدت شخصیه وجود ندارد؛ گرچه در بخشی از رساله‌ای که ۲۰۰ برهان مختلف بر اثبات واجب اقامه کرده‌ایم، ۵۰ برهان ناظر به دعاوی عرفانی، یعنی براهینی که در کنار اثبات خداوند بخشی از دعاوی عرفانی را نیز اثبات می‌کند، وجود دارد؛ ولی این چندبرهانی که در این جلسه ذکر کردیم، ناظر به آن بخش نیست.

س: فرمودید قضایایی که ما در اثبات واجب به کار بردیم، قضایای حقیقیه هستند و قضایای حقیقیه با افراد مقدره‌الوجود نیز سازگار است. با توجه به این مطلب چطور می‌توانید از قضیه حقیقیه، قضیه خارجیه اثبات کنید مبنی بر اینکه در خارج خداوند وجود دارد؟

ج: در برهان اول گفتیم واجب‌الوجود، واجب‌الوجود است (صغری) و هیچ معدومی واجب‌الوجود نیست (کبری) که طبق شکل دوم نتیجه می‌داد: هیچ واجب‌الوجودی معدوم نیست. حال برای دفع این اشکال می‌گوییم وقتی به این نتیجه رسیدیم که به نحو قضیه حقیقیه واجب‌الوجود معدوم نیست، این ادعا را مطرح می‌کنیم که یا واجب‌الوجود موجود است (که هو



المطلوب) و یا معدوم است. اگر گزارهٔ دوم یعنی واجب‌الوجود معدوم است را صادق بدانیم، این گزاره با نتیجهٔ شکل دوم که هیچ واجب‌الوجودی معدوم نیست، در تناقض خواهد بود. حال ما گزاره‌ای را که نتیجهٔ برهان بود، چه حقیقیه فرض کنیم و چه خارجیه، تفاوتی در اصل مدعا نمی‌کند و منجر به تناقض خواهد شد و در نتیجه باید یکی از این دو گزارهٔ متناقض باطل باشد. گزاره اول که نتیجه برهان شکل دوم بود، اثبات شد، بنابراین گزارهٔ دوم یعنی واجب‌الوجود معدوم است، کاذب خواهد بود.

س: اینکه فرمودید برخی براهین این رساله، براهین عرفانی هستند به همان معناست که ما برخی براهین فلسفی را مسامحتاً براهین طبیعی یا ریاضی می‌نامیم و حال اینکه براهنی که شأنش اصل اثبات شیء است، برهان فلسفی است؟

ج: این اصطلاح و تعبیری است که خود بنده وضع کردم چون بخشی از این براهین در راستای دعاوی عرفانی است و به همین خاطر آنها را به براهین عرفانی نام‌گذاری کردم.

س: در برهان سوم، واژهٔ ممکن‌العدم را توضیح دهید. اگر این ممکن‌العدم اعم از ضرورت عدم و امکان عدم باشد، صغرای گزاره متناقض و باطل می‌شود. لطفاً تصریح شود که امکان در مقابل وجوب و امتناع است یا خیر؟

ج: استدلال این بود که هرچه ممکن‌العدم نیست، معدوم نیست. موضوع در این گزاره (عقدالوضع) تعبیر ممکن‌العدم است که ما از آن معنای عامی را در نظر گرفته‌ایم؛ یعنی هرچه به هرنحوی امکان عدم داشته باشد (عدم ذاتی، غیری و...) ما این را از موضوع گزاره سلب می‌کنیم به این شکل عام و کلی که هیچ راه معدومیتی برای او فرض نشود. یک چنین حقیقتی که هیچ راه معدومیتی ندارد - نه عدم ذاتی نه عدم غیری و نه عدم به استناد ذات و... - حکمش این است که معدوم نیست. پس این ممکن‌العدم به‌طور عام است و هیچ جای امکان عدم برای او باقی نمی‌گذاریم.



س: آیا می‌توان براهینی را که در آنها مثلاً با یک عکس مستوی وجود خداوند را اثبات کردید، به برهان به اصطلاح منطقی تبدیل کرد؛ مثلاً به صورت یک قیاس استثنایی به این صورت که: اگر قضیه‌ای صادق باشد، عکس مستوی آن هم صادق است (که البته اثبات این گزاره با منطوق است). مقدمه دوم: قضیه هیچ معدومی واجب‌الوجود نیست صادق است. نتیجه اینکه عکس مستوی آن هیچ واجب‌الوجودی معدوم نیست، صادق است. ج: بله می‌توان چنین کاری انجام داد که البته کمی نیاز به تفکر و مذاقه دارد.

س: آیا این برهان را که مشابه برهان دوم شماست می‌پذیرید که: هیچ معدومی شریک‌الباری نیست، که عکس مستوی آن می‌شود: هیچ شریک‌الباری معدوم نیست. ج: چون خود گزاره شما کاذب و غلط است، عکس مستوی‌اش هم پذیرفته نیست. شریک‌الباری یک حقیقت متناقض است که البته بیان تناقض بازمی‌گردد به همان براهین اثبات توحید، بنابراین اینکه هیچ معدومی شریک‌الباری نیست کاذب است؛ چراکه معدوم‌هایی شریک‌الباری هستند و بنابراین وقتی خودش غلط بود، عکس مستوی‌اش هم کاذب خواهد بود.

س: این برهان مانند برهان پنجم شماست. هیچ معدومی موجود بزرگ‌تر از خدا نیست. اگر قبول نکنیم موجود بزرگ‌تر از خدا موجود است، باید بپذیریم موجود بزرگ‌تر از خدا معدوم است که عکس مستوی آن می‌شود: برخی معدوم‌ها موجود بزرگ‌تر از خدا هستند که با مقدمه تناقض دارد، در نتیجه موجود بزرگ‌تر از خدا موجود است.

ج: محمول گزاره چون یک مفهوم متهافت است، بنابراین اصل گزاره صادق نیست و لذا عکسش هم صادق نخواهد بود. چون وقتی شما حقیقت واجب را بزرگ‌ترین حقیقت قابل تحقق می‌دانید، اگر چیزی بخواهد بزرگ‌تر از آن باشد، با آن تناقض پیدا می‌کند - که البته نحوه این تناقض جای بحث و گفتگو دارد - مفاهیم متهافت زیاد هستند مانند اینکه شما بگوئید مثلث چهارضلعی. این مثلث چهارضلعی فردی از افراد مثلث نیست؛ چون همین که مقیدش





کردید به چهارضلعی بودن مستلزم انقلاب در ذات است. در اینجا نیز جمع بین چیزی که بزرگ‌تر از واجب باشد با واجب که بزرگ‌ترین حقیقت قابل تحقق است، جمعی متهاافت است. چون می‌خواهید این مفهوم متهاافت را بر یک معدوم حمل کنید، گزاره به صورت ایجابی صادق است و نه سلبی. یعنی باید بگوییم برخی از معدوم‌ها به‌گونه‌ای هستند که بزرگ‌تر از خدا می‌باشند. مانند اینکه بگوییم برخی معدوم‌ها مثلث چهارضلعی هستند که این درست است؛ زیرا محمول گزاره، مفهومی متهاافت و متناقض است که با موضوع گزاره که معدوم فرض شده سازگاری دارد. ناسازگاری زمانی بوجود می‌آید که محمول شما متهاافت نباشد و به نوعی بتواند تحقق یابد و با معدومیت ناسازگاری داشته باشد.

س: اگر مدعی ما این باشد که واجب‌الوجود خارجی داریم، نه اینکه واجب‌الوجود موجود است چگونه می‌توان این مدعا را ثابت کرد؟

ج: ما هم واجب‌الوجود خارجی را اثبات کردیم. در ابتدا گفتیم که اینها گزاره حقیقیه است و به متن خارج و نفس الامر توجه دارد. در واقع مشکل همان تفاوت میان قضایای حقیقیه و خارجی است. ما می‌گوییم حقیقت واجب که ناظر به نفس الامر است.

س: ممکن است کسی از این قضایای حقیقیه، فرض مقدره‌الوجود را در نظر بگیرد؟

ج: این اشکال را پاسخ دادیم که این مسئله بخاطر برداشت اشتباهی است که برخی از قضیه حقیقیه دارند و آن را به شرطیه مقدره‌الوجود تحویل می‌کنند. در گزاره حقیقیه، حکم مربوط به نفس طبیعت است و هر قید اضافه‌ای بخواهید در کنار طبیعت بگذارید که محمول را به مناسبت آن قید بر موضوع حمل کنید، مشکل ساز می‌شود، یعنی معنی‌اش این می‌شود که لوازم ماهیت وقتی بر ماهیت حمل می‌شوند که ماهیت مقید بوجود باشد. حال اینکه اگر لازمه ثبوت لازمی بر ماهیتی وجود قیدی خارج از ذات باشد، آن لازم دیگر لازم نخواهد بود. بنابراین گزاره حقیقیه به شرطیه باز نمی‌گردد و یا اگر بازگردد شرط را نمی‌توان چیزی جز وصف عنوانی موضوع قرار داد.



س: در مقدمهٔ دوم برهان اول فرمودید، هیچ معدومی واجب الوجود نیست و بعد نتیجه گرفتید واجب الوجود معدوم نیست. این سلب و جوب وجود از عدم فرع ثبوت وجود برای عدم است. یعنی شما اول باید وجود را برای عدم اثبات کنید و بعد عدم و جوب وجود را از آن سلب نمایید. ج: این مشکل هم از همان جا ناشی می‌شود که درک درستی از گزاره‌های حقیقیه نداریم. در قاعدهٔ فرعیه گفته می‌شود «ثبوت شیئی لشیئی فرع ثبوت مثبت له». خوب اگر تفسیر شما از این قاعده درست باشد شما تناقض را چگونه تفسیر می‌کنید؟ یعنی ثبوت تناقض برای تناقض فرع بر این است که تناقض موجود شود؟ چیزی که محتوای قاعده فرعیه است این است که «ثبوت شیئی لشیئی» یعنی اگر بخواهید امری وجودی را بر امری وجودی ثابت کنید فرع بر تحقق وجود موضوع قبل از محمول است. اما اگر خواستید امری عدمی را بر یک حیثیت غیر وجودی حمل کنید، آنجا «فرع بر مثبت له» نیست. مثلاً تفسیر این قضیه ریاضی که مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است طبق تفسیر شما از قاعدهٔ فرعیه نادرست خواهد بود. چون اگر ۱۸۰ درجه بودن زوایای داخلی تنها برای مثلث‌های موجود صدق نماید، معنایش این است که مثلث‌هایی که موجود نیستند مجموع زوایای داخلی‌شان ۱۸۰ درجه نیست.

س: آیا می‌توان این براهین فلسفی را برای نسل جوان و کودکان به زبان خودشان تقریر نمود یا تنها باید در قالب فلسفی بیان شود؟

ج: امکانش وجود دارد اما به هنر و توانایی نویسنده بازمی‌گردد. استاد ما در اصفهان سید حسن مدرس دربارهٔ مرحوم راشد می‌فرمودند ایشان مطلب عمیق فلسفی را چنان راحت و آسان بیان و تقریر می‌کند که گویی مسئله‌ای ساده و پیش‌پاافتاده است! بنابراین این به هنر نویسنده بستگی دارد.



## برای مطالعه بیشتر

۱. انتظام، سیدمحمد، بررسی ارزشیابی ملاصدرا در براهین وجود خدا، حکمت اسرا، ش ۱۵، ۱۳۹۲ ش.
۲. پارسانیا، حمید، بررسی برهان وجودی آنسلم، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۲۳، ۱۳۷۹ ش.
۳. دهباشی، فهمیه، اثبات وجود خدا از دیدگاه فلاسفه و اندیشمندان متقدم و معاصر، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ش ۶۵، ۱۳۸۲ ش.
۴. رحیقی، حسن‌علی، بررسی شبهه برهان‌ناپذیری خدا، رواق اندیشه، ش ۹، ۱۳۸۱ ش.
۵. سیدحسینی، سیدصادق، برهان صدیقین از دیدگاه عرفا و فلاسفه، کلام اسلامی، ش ۳۴، ۱۳۷۹ ش.
۶. صدوقی، منوچهر، گفتار در برهان صدیقین، نامه فلسفه، ش ۱۱، ۱۳۸۰ ش.
۷. عسکری سلیمانی‌امیری، امکان یا امتناع برهان لمّی و اتّی بر وجود خدای متعالی، قبسات، ش ۴۱، ۱۳۸۵ ش.
۸. عشاقی، حسین، برهان‌های عرفانی بر هستی خدا، نقدونظر، ش ۴۷ و ۴۸، ۱۳۸۶ ش.
۹. —، برهان‌های صدیقین، تقریرها، اشکال‌ها، پاسخ‌ها، معارف عقلی، ش ۱۰، ۱۳۸۷ ش.
۱۰. —، برهان‌های عدمی (۲۲ برهان از طریق نیستی‌ها بر وجود خدا)، قبسات، ش ۵۵، ۱۳۸۹ ش.
۱۱. —، باور به خدا شرط باور به هر گزاره ایجابی در علم و عمل، قبسات، ش ۶۱، ۱۳۹۰ ش.
۱۲. قدردان قراملکی، محمدحسین، نقد نظریه برهان‌ناپذیری وجود خدا، قبسات، ش ۲۵، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. قربانی، هاشم، فرامرز قراملکی، احد، امکان تکثر ادله اثبات وجود خدا در خداشناسی (براساس تبیین قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد)، پژوهش‌های هستی‌شناختی، ش ۱، ۱۳۹۱ ش.
۱۴. لطیفی، رحیم، اثبات وجود خدا (بررسی و آرا و نظرات)، کوثر معارف، ش ۱۵، ۱۳۸۹ ش.
۱۵. محمدرضایی، محمد، براهین اثبات وجود خدا، قبسات، ش ۴۱، ۱۳۸۵ ش.

## منابع

۱. ابن‌سینا، الاشارات والتنبیهات، مع الشرح للمحقق الطوسی، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵.
۲. طوسی، خواجه‌نصیرالدین، اساس الاقتباس، مصحح: مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
۳. سبزواری، ملاهادی، حاشیه اسفار، بی‌جا، بی‌تا.
۴. —، شرح المنظومه، تصحیح: علامه حسن‌زاده‌آملی، چاپ چهارم، نشر ناب، قم، ۱۳۸۰.



۵. عشاقی، حسین، بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا، معرفت فلسفی، ش ۱۰، ۱۳۸۴ ش.
۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ ۷، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۸۳.
۷. مظفر، محمدرضا، المنطق، چاپ ۱۲، انتشارات فیروزآبادی، قم، ۱۳۷۵.
۸. ملاصدرا، اسفار، بی‌جا، بی‌تا.
۹. ملک‌شاهی، حسن، ترجمه و تفسیر تهذیب المنطق تفتازانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

### آشنایی با حجت‌الاسلام و المسلمین حسین عشاقی

حسین عشاقی در حدود سال ۱۳۴۸ وارد حوزه علمیه اصفهان شد و همراه با ادامهٔ دروس دبیرستانی و سپس دانشگاهی، مشغول به خواندن دروس حوزوی گشت. وی تا سال ۱۳۶۴ در اصفهان و سپس برای ادامه تحصیلات راهی قم شد و تا به امروز در حوزهٔ مقدسه قم مشغول فعالیت علمی است.

مهم‌ترین اساتید (اصفهان): در منطق و کلام: حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای محزون و آیت‌الله اشنی؛ در فقه و اصول: حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای انصاری از اسباط شیخ انصاری و آیت‌الله شیخ مجتبی لنگرانی؛ در فلسفه: آیت‌الله سید حسن مدرس بوده است. همچنین مهم‌ترین اساتید (قم): اصول: آیت‌الله سید علی محقق داماد؛ خارج فقه: آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله شاه‌آبادی مجموعاً ۹ سال؛ خارج اصول: آیت‌الله وحید خراسانی و آیت‌الله شاه‌آبادی مجموعاً ۹ سال؛ فلسفه و عرفان: آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله حسن‌زاده آملی بوده است.

### آثار:

۱. کتاب «وعایة الحکمة فی شرح نهایة الحکمة». این اثر دومین شرحی است که بر نهایی الحکمة علامه طباطبائی و پس از تعلیق آیت‌الله مصباح نوشته شده و در این کتاب به اغلب اشکالات ایشان بر علامه طباطبائی پاسخ داده شده است. اولین چاپ این شرح در سال ۷۲ منتشر شد و سپس توسط مرکز جهانی علوم اسلامی تجدید چاپ گردید.



۲. کتاب «نانمائی، شکاکیت و نسبت‌گرایی». این اثر برای سطح دانشگاه‌ها نوشته شده و به حل شبهات سופسطائیان در باب شناخت در سه بخش پرداخته است و در سال ۸۴ به چاپ رسیده.
۳. کتاب «مواقع الخلل فی قواعد العلل». این کتاب درباره بررسی قانون علیت است. استاد عشاقی در این کتاب، اشکالات عرفاء را بر علیت تأیید می‌کند و به دفع سایر اشکالات می‌پردازد و در بخشی قواعد به نکات تازه‌ای پرداخته است.
۴. کتاب «بررسی فلسفه تاریخ از دیدگاه مارکسیسم». این کتاب در اوائل انقلاب و برای سطح دبیرستان نوشته شد.
۵. کتاب «برهان‌های صدیقین». در این رساله برهان‌های صدیقین را به بیش از (۲۰۰) برهان رسانده است. (۱۰) برهان از دیگران است و (۱۹۰) برهان از استاد عشاقی. استاد عشاقی بیش از ۱۰ مقاله فلسفی در کارنامه دارد که در مجلات معتبر انتشار یافته است؛ مانند: «بازسازی برهان آنسلم» که در مجله معرفت فلسفی انتشار یافته است.



| ۲۶۰ | کرانه‌های عقل و معنا |

| گفتارهایی در موضوعات و مسایل کلامی، فلسفی و عرفانی |